

نهم هرگاه سواسی و مانع در اعضای دیگر امراض بودند و از میت آن بذر لیه اعصاب بدماغ سرد بخوابی عارض میشود
 و هم از بدبختی معده خواب نمی آید علامات هرگاه از غلبه خون در مانع بود علامات غلبه دم موجود بود چنانکه کمر گرفته شد
 خصوصاً با سر لنگش راس و سر می چشمان و در سر خاصه یافته میشوند و آنچه از کمی خون بود در آن علامات کمزوری
 و ضعف یا شکر و آنچه بسبب محنت و فکر آید و آنچه لیا و پوسیدگی اشتغال با امور مهمه عارض شود در آن وجود خود این امور
 و هم نبودن وجع در کدای عضوی از اعضای بدن و کثرت فائز و تعلق و کرب بیمار دلالت خواهند کرد و آنچه از زیاده شرب
 شراب و خوردن تنباکو و نوشیدن میون و چامی و کانی و غیره بود در آن تقدیم اسباب مذکوره دال بود و آنچه از گرمی
 و سردی باشد بر آن موجود بودن گرمی و سردی شاهد بود و آنچه از امراض اعضای دیگر و بدبختی طعام بود در آن وجود
 امراض اعضای دیگر شاهد خواهد بود علاج آنچه از جوش و غلبه خون بود در آن تعلیق یک دوز لو کافی است بعد
 ریزانیدن آب سرد بر سر و بستن قطعه برف بر آن مفید است و اگر ازین تدبیر بر طرف نشود سهل قوی دهند تا نهایت باسها
 خارج شده جوش خون کم شود و آنچه از کمی خون باشد در آن تدبیر سرد دم بکار برند و آنچه از لیا و کثرت فکر بهم رسیده
 باشد در آن مارقی یا کلورل هایڈریٹ و پروماید پتاسیم بخورند و نوشانیدن یک دوز و انس از شراب درین حالت
 معین بر آمدن خواب می شود خصوصاً شراب بیر که در آن قسمی از تنگ که آنرا هولیس گویند میباشند زیاد مفید است
 چه آن منوم است و آنچه بسبب شرب شراب باشد در آن شرب شراب موقوف کرده عوض آن شور بامی لحم بار باد
 بعد یک دو ساعت بنوشانند و کلورل هایڈریٹ و پروماید پتاسیم با آب حل کرده بنوشانند و آنچه از زیاده نوشیدن میون
 بود آنرا تدبیر سج کم کنند و برای آوردن خواب کلورل هایڈریٹ با آب حل کرده بنوشانند و آنچه از چامی کانی و خوردن
 تنباکو باشد در آن تدبیر خراب این اشیا را خوردن و نوشیدن ندهند بلکه آب سرد قریب خفتن بنوشانند و اگر از آنهم
 خواب نیاید کلورل هایڈریٹ خورند و آنچه بخوابی از در و کدای عضوی بود در آن بعد علاج در عضو مذکور کلورل هایڈریٹ
 با آب حل کرده بنوشانند و آنچه از زیاده گرمی و سردی بود در آن تسخیم و تبرید مکان علیل کنند و جاینگه از گرمی است
 بیمار در مکان سرد داشته بر وجه گردانی تبرید میجو کنند و آنچه از سردی است در آن بیمار در مکان گرم نقل کنند
 یا در آن مکان آتش افروخته گرم کرده و نار گرم به علیل بنوشانند و آنچه از مشارکت امراض دیگر باشد در آن
 علاج اصل مرض کرده برای آوردن خواب مارقی یا های سائیمس یا کلورل هایڈریٹ همراه آب به بیمار بنوشانند و
 کلار فارم بویانند و آنچه از بدبختی بود در آن قی کنند و علاج بدبختی نمایند و اگر بعد آن هم خواب نیاید مارقی یا خوراندند و اینها
 برای بخوابی علاج عام نیست که خیال خود را بسوی چیزی که واحد باشد مثل چوب و اهر متوجه سازند که انسان
 بعد مدت بسیر مانع مانده شده خواب می آید اینها چون خواب نیاید نظر بسوی بالا بلند کنند و متعلق چشم چشم بزرگ کرده
 هم بسوی بالا راست داند و بر همین بنیست چشم را خواه بند کنند و یا کشانند متعلقه بسوی بالا متوجه بلند دارند اینها که وقت

تجرباتی برهمنی ترا در یک چشمه و از آن تجویزی برآوردند که او از حروف حلقی مبرهنه و امی بفتح الف و سکون یای ثناته
 بهمانی و امی بکسر الف و سکون یای ثناته سخانی و امی بضم الف پیدا شود لیکن خیال دارد که آواز الف و سکون
 و او پیدا نکرد و چون حرکت در عضلات حرکات متعده پیدا شده بیداری پیدا می شود ایضا که چون بیداری
 ماند و خواب نیاید کتابی را از کتب علمیه در مطالعه آرد لیکن خیال این امر ضرور است که کتاب مذکور هیچ نباشد
 که از آن اذیت و مانع زیاد شود مثل کتب انماها و قصص و غیره فصل هفتم در نسیان یعنی فراموشی بدانکه
 نسیان در کتب طبیعه عربیه بطور مرض مستقل مذکور است و فی الواقع آن علامت است که در امراض عدیده
 یافت می شود لیکن در یک مرض و امی همیشه بطور عرض لازم دیده شده لهذا آنرا باجماعی نسیان نوشته می شود
 و آنرا نیز بان انگلش می شناسند درین مرض در قوت ذکر و عقل و فکر و خیال فساد بطور نقصان باطلان
 با اعتبار درجات آن واقع میشود بسبب واقع شدن فساد و دماغ هرگاه بسبب امراض دماغیه و جسم اسود نقصان
 راه یابد و نقصانش این است که جسم مذکور مرکب است از سل باسی کثیره که از هر یکی شانها بر آمده باشا جنای سل
 دیگر متصل شده صورت شبکه در این پیدا می شود پس گاهی اگر کدام سبب شانهای که از سلها بیرون آمده اند قانی
 میگردد و لاشی می شوند و درین وقت از زائل و معدوم شدن راه جریان قوت ذکر و فکر و خیال از سلها بیرون
 نمی آید و دماغ منتشر می شود و از آن نقصان و بطلان در افعال این قوی ظاهر میگردد و گاهی در نفس سلها
 مذکوره حالت فانیستی جز نشین پیدا می شود و درین وقت در ذات سل قوت باقی نمی ماند اگر چه شانهای آنها
 باقی باشد و درین وقت هم فساد در ذکر و عقل و فکر و خیال پیدا می شود و سبب آن کثیره اند گاهی بعد بخار و گاهی
 بعد سرسام این مرض حادث می شود و تا این هر دو قسم لایق علاج اند بخلاف دیگر اقسام که آئیده مذکور می شوند
 بالجملة گاهی بعد از اینا افتد و گاهی بعد صرع و وقتی بعد سکنه و زمانی بعد پیدایش من جوهر کل و در دماغ و این در اطفال
 اکثر حادث می شود و هم هرگاه در اعضای دماغیه ورم غدوی پیدا شود خصوصاً هرگاه استخوان متورم شده
 و مانع را غمگند از نهم این مرض پیدا میگردد و دو هم از لیست دماغ این حالت طاری می شود و گاهی از رسیدن
 ضرب و زانی از کثرت مباشرت با عورات و هم در زمان شیخوخت نسیان عارض میشود علل آن یا کم می شود یا باطل
 میگردد و در واقع ماضیه راسخ نماظر ندارد و آنچه بالفعل پیش می آید یا متوقع الوقوع باشند از آن متاثر نشود
 هیچ زخم و پیری و امی ندارد و از خوف و خوشی ملتذ و مغتم نشود و هیچ نماندیشد و بیخرویی فکر و اندیشه از بلذت و لذت
 زیادتی و قوت این اعراض گاهی مثل صاحب مایا از افعال سرزوی شوند و درین وقت نبض سریع و سرگرم
 و چشمان سرخ میشوند و این وقتی می شود که هرگاه در دماغ ورم پیدا میگردد و چون از مایا صحت می یابد بعد آن نسیان
 زیاد و علل آن قوی و شدید می شوند زیرا که از مایا در دماغ زیاد تر نقصان وضع عارض می شود و این

فصل پنجم در نسیان
 کتب طبیعه عربیه
 کتب انماها و قصص
 کتب انگلش
 کتب فانیستی
 کتب سکنه
 کتب صرع
 کتب زانی
 کتب مباشرت
 کتب بلذت
 کتب مغتم
 کتب بیخرویی
 کتب نماندیشد
 کتب سرزوی
 کتب نبض
 کتب سرخ
 کتب چشمان
 کتب نسیان

شود و علامت اسباب این مرض اکثر کسانی است که بر روی شان زردی یا سیاهی غالب بود و چشمان کدر بود و صاف نشود
و چنانکه بر روی نشینند هر طرف خاکلفان بنگردد و خود را می خورد و تدبیر حفظ صحت نمیکنند لیکن ازین قائل میباشد که کسی
اگر قتل کند و همیشه در خیال خود مستغرق بماند و بر یک طرف نشسته میباشد و ساکت بماند کلام نمیکنند و گاهی صاحب
این مرض میگوید که سرب یا ثقیل است و گاهی گوید که خفیف است گاهی میگوید که در سر کمال اذیت است لیکن مانند آن
کردن نتواند که آن کلفت همیشه در بعضی آن مختلف میباشد اکثر سرگرم و اطراف سر و در کف دست و کف پا قدری زردی بود
و بر وسط زبان چرک جمع میباشد و خشونت بود و کناره های زبان بسیار شرج بود و از آن ثابت میشود و که در معده
هم فساد میست و اشتها کم بود و چون طعام میخورد آرزوی کثیری آید و اکثر قبض شکم میباشد و شکایت گرمی و کلفت
شکم همیشه زیاد میکند و بول صاف بود و خواب کم آید و چون خواب رود و بیدار شود همیشه معنوم و مضطرب و دل تنگ
و بر پیشانی چین زیاد بود که همه وقت عبوس میباشد و از امر که او را غم و رنج میشود آنرا یکس نمیگوید با کثرت بیان کند
و از عزیزان و اقربای خود متنفر بود و دوری جوید و کار کردن را پسند نکند هیچ محنت و مشقت را برای خود گوارا نکند
و کجا نشستن خوش نیاید گشتن در مقامات مختلفه او را خوش می آید و گاه گاه خود را مرغ پندار و گاهی بادشاه بشمارد
و زمانی با اینکه بالدار است خود را فقیر میداند و گاهی خیال میکند که خود چائی و آن است گاهی میداند که ظرفت کبیر آب
مثل بون و غیره شده و گاهی لاغر و زمانی غریب بشمارد و علاج بایک او را بخت است دارند تنها که از بد چون طبع قوی
سهل دهند و برای تفريح و مشغول کردن قلب آن کوشش کنند تنها نشستن ندهند و دو دو غذا سه سه
خورانند و چون در سر گرمی زیاد یافته بخورد پلاستر از پیش کس برگردن چسباند یا زیاد سهل قوی دهند
لیکن اگر متن فصد درین مرض ضرر حاصل میشود و اینها بر آنکه نوعی از مالینولیا است که آنها مالینولیا سه مراتبی در
لغت عربی و هالی پوکند رای اس یعنی های از و سکون الف و کسر های ثناءه تحتانی و ضم های نو صده فارسی و سکون
و ا و فتح کاف سکون چون فتح و ال طه هندی و رای ممل و سکون الف و کسر با سه ثناءه تحتانی و فتح الف و
کسر بین همه اول و سکون ثانی بر بان کر یک نامند و معنی آن حالتی است که زیرا مندرج خلف و روز
پخته میشود و وجه تشبیه آن باین است که قراط و اتباع شان در سبب علت مذکور میگفتند که آنچه اعضا
سراشیت میباشد در آنها نقصان و فساد پیدا میشود و اعضای مذکور معده و طحال و جگر اند لیکن جالینوس
گفت که از خلف اسود یعنی صفرا سه سیاه پیدا میشود لهذا به مالینولیا نام نهاده چه مالی یعنی سیاه است و مالینولیا یعنی صفرا
و فی الواقع این قسمی از مالینولیا است و اینها باید دانست که این مقوله جالینوس تا مدت دراز در ولایت انگلستان
مقبول ماند و بعد آن یکی در ولایت قشتالیه آن گفت که این مرض از فاسد شدن خون طحال پیدا میشود و لهذا نام آن
را پلین یعنی طحال گذاشت و تا یکصد و پنجاه سال طبایع انگلستان بر همین رای متفق ماندند اکثرین از عورت بنجاه

سالی بد تحقیق کامل جهان ثابت شد که این مرض از ضعف دماغ و اعصاب خصوصا از ضعف سپیدی میبکشد و سینه و گاه شکم
 پدید می شود حاصل مرض مذکور گاهی اولاً از محض مزاج عصبی میشود که بسبب آن مریض از ادنی سبب متاثر شده غم
 و فزع و حزن و وجود پیدا میکند و گاهی اولاً که نام مرض در معده یا در جگر یا در طحال یافته میشود و بعد آن بسبب
 ضعف مزاج عصبی پدید آید از آن اعراض الخویا حادث میشوند هر صورت این مرض در رجال زیاد و
 پیدا میشود چنانکه بیشتر یا در زنان زیاد و حادث میشود ولی تحقیق این مرض بیشتر یا سه مردانست السبب اکثر
 کسانی که فارغ و خالی از پیشه و صناعت و هرگونه کار و بار شده در خانه خود نشسته میمانند و از خدمت متغزل خارجی
 متغزل بنفس خود میشوند و هم کسانی که زیاد نشسته کار میکنند مثل محرران و علماء و مستدعین و گاه کسانی که زیاد
 مشقت دماغی بینمایند بسبب آن قوت عصبیه شان کم میشود و هم کسانی که زیاد مبتلا بغموم و افکار میشوند و هم کسانی که
 مرض قوی مسبب پیدا کرده بعد آن صحت بتدریج خفگی می یابد و از صحت تدریجی خفگی مایوس از حصول صحت
 ناتوان میشوند و هم کسانی که زیاد مباشرت با عورات نمایند یا زیاد در خیال عورات و در عشق و محبت بسر میکنند
 و هم کسانی که شغل جلیق زندگی بسیارند مبتلا باین مرض میشوند و اکثر این اسباب سبب اول واقع میشوند و بعد
 وجود این اسباب بر بعضی معده پیدا شده از آن مرض های پوکندرای اسهال حادث میشود و گاهی از اول
 بر بعضی معده همراه این اسباب موجود میباشد و بعد آن مرض مذکور پدید می آید با بجهت اصل سبب آن کمبودی
 دماغ و نخاع است که گاهی قطری میباشد و گاهی از نایابی غذا که از بعضی اسباب پیدا شود دماغ و نخاع
 کمزوری شود و از آن بعضی پدید می آید و گاهی اول بر بعضی پیدا شده از آن غذایه دماغ و نخاع بخوبی نمیرسد
 و از آن علامات های پوکندرای اسهال پیدا میشود العلامات و علامات ملاصقه این مرض و معده
 علامات آن هستند که در مریض انانیت پدید می آید یعنی سن چنان استم و سن چنین میکنند و مرا این اذیت است یعنی هر
 هر کلام خود و لفظ من میگوید و خود را که رود کار میداند و همیشه بر حال خراب خود نظر میکند و میدانند که مثل من دیگر
 مبتلا باین مرض سخت نیست دوم ضعف دماغ که بسبب آن از مویز ضعیف هم مثل مرض خفیف متاثر میشود
 و بهین شب عراکم دارد و های آن غیر معصوم باشند زیرا که از ضعف بر رفع کردن مواضع خفیفه اراده خود
 هم قدرت ندارد و هم صورت مریض نیکو بود ولیکن مریض بیان میکند که کل نام عضو من
 از اعضا سه باطنه صحیح نیست همچنین اکثر اعمال از اعضا سه آن بخوبی صادر میشوند لیکن او میدانند
 که همه ناقص صادر میشوند و همیشه بول و زبان و بیض و جلد بدن و ظاهر اعضا سه خود را می بیند و با با
 سعالین را حال خود می نماید و اکثر علامات بر بعضی مثل درد سرد معده و درد صدر و کثرت ریح
 هکیم داروغ ترش و سوزش معده و غیره علامات بر بعضی یافته میشوند و گاهی که نام علامت از علامات

مابین

بدبختی هم در آلات غذا یافته نمیشود بلکه محض از اثر خاندان امراض مایخولیا یافته میشوند اما این قسم عسر العالج است
 چه در آن اصلی صنعت اعصاب سبب مرض واقع میشود و این اکثر موردی مایخولیا می باشد و علامات فارقه
 در میان باقی پوکند برای اسهال مایخولیا این است که صاحب مایخولیا به اصلی یک رفته شغل مشغول نمیشود
 بسبب فساد ظنون و فرغ خوردن فراموش میکند و صاحب این قسم مرض را ممکن است که با شغال مشغول باشد
 اشتغال از وسوس و بدبختیهای خود بازماند این صاحب مایخولیا می اصلی عزیزان واحد تاسی
 خود را دشمن میدانند و بفرماندگاری آنها میباشند و صاحب این قسم از جانب عزیزان خود بدگمانند و بدبختی
 گاه گاه در فکر تحسین عواقب امور عزیزان خود میباشند و در آن غور و تدبیر میکند و متاسف میباشد که بعد من
 عزیزان من چه خواهند کرد و چگونه عمر خود بپسروانند و فی الواقع این عطف نیست و ضد خیالات صاحب
 مایخولیا می اصلی است چه او گاهی خیر طلب ای عزیزان خود نمی باشد بلکه اینها را دشمن و قاتل خود می داند و خود هم بفر
 تخریب و قتل ایشان میباشد و علاج اول شخص سبب کرده بر رفع آن پردازد مثلاً کسانی که بیکار بودند آنها را
 مشغول بکار و صناعت فرمایند و کسانی که نشسته میمانند آنها را امر بر ریاضت و مشقت کنند خواه بپوشی یا به
 طردن خیل یا به ریاضات دیگر که مشتمل بر لعب باشد مثل لعب بالصوره لجان و غیره و چون حکیم معالج درین مرض میماند
 که اکثر شکایات مرض خیالی هستند لهذا این رای خود را بر مرض ظاهر نکند و الا مرض خواهد داشت که این
 طبیب کم فهم و بی علم است مرض مزمنی نمود و تشخیص آن خوب نیست بر گفته طبیب اعتماد و اعتقاد نمی نماید بلکه در علاج
 حالات آن بی پروائی نماید و کمال توجه نشنود و قبل از آن شکایات مرض آنچه از ایای خود را علیل بیان کند خود
 طبیب آنها را بیان فرماید تا مرض را بطیب حسن و ثوق تشخیص و علاج آن بهم رسد چه ازین امر اعتماد
 مرض بر طبیب زیاد میشود و بسبب آن بر گفته طبیب اعتمادی نماید و تا تاثیر کلامش زیاد میشود و بسبب آن
 اکثر شکایات مرض دفع میشوند و درین مرض از تبدیل هوای مسکن و از ملاقات اجناس غسل کردن و پا مالیدن
 و هم از ریاضات بدبختی کثیر حاصل میشود و هرگاه بدبختی معده پیدا شود آنچه علاج بدبختی نوشته خواهد شد
 عمل آرد همچنین آنچه شکایات در بدنش عارض و حادث شوند تدارک هر یک با آنچه در ذیل هر مرض نوشته شده
 با استعمال آرد فتک است **فصل نهم در مانیان و آن قسمی از جنون است که از ابلیس اگر زدی مینیا گویند**
 در آن فساد در عقل و افعال ماضیه عارض میشود که از آن حسن و قیاس افعال باطل میگردد و همیشه در بیمار آثار شوران و
 بیجان ملاحظه میشود و بیجانان کتب معتاد و خوب و خوب میباشد آن گاهی مایخولیا و گاهی نسیان و زمانی قشر کاه و بنگ
 و جزائل و بلا و نا و امثال آن سموم محذره میباشد و در عوارض اکثر بسبب قرب بلوغ و در در حقیقت عارض
 میشود و چون حیض آید بر طرف گردد و گاهی هرگاه بعد آمدن و جزیان حیض باز احتیاس آید و همچنین هرگاه بعد از ولادت

ما در این کتاب نخبی جاری نگردد و بنده شود هم این مرض عارض میشود و آنرا اسپور پیل مانیا میگویند و گاهی چون از نوشیدن شیرین کوز و وضعیست میشود این مرض پیدا میکند از اثر خاندان هم این مرض عارض میشود و تحقیق در خاندان علیل این مرض معتاد بود و علامات قریب شروع شدن این مرض اول در سردی زبان شمرین صلیخ و دوران سردی و خوابی عارض شود و بیمار را در خانه نشستن نموش نیاید بلکه بیرون خانه رفتن بیکار گردیدن در طرز وادویه نموش آید و حرکت پشیمان یارده بود و پشیمان معلوم شود که چشمانش از اندرون بیرون می آید چون در عقل فساد حاصل ظاهر شود در آن وقت سرخی چشمان و غلظت و تپاخ و جدی از روی رنگ بشود و نحر او و جگر که عند غلظت وجه است ظاهر باشد چنانچه آن متغیر میشود که دوست و دشمنی صورت هم بدشوائی میشود و در سردی زیاد و بر بدن موافق معتاد حرارت محسوس شود و در چشمان سرخی بود و ثقبه عذیبه می میشود و گاهی که از خوردن بوزر مثل بلا و ناعارض شد باشد در آن ثقبه عذیبه و بیاض می باشد نبض سریع بود اما گاهی قوی و زمانه ضعیف است لیکن آنچه بسبب رخ کردن بلا و ناعارض در آن نبض عریض میباشد ممکن است که نبض درین مرض بحال خود باشد گاهی درین مرض شستما کم بود و گاهی بلیوس عارض شود لیکن اکثر همین است که شمتا نمیشود درین بیماری یا پیدا میشود و گاه از آن هموان تری میماند و در بینی همیشه خشک میباشد برکناره های زبان سرخی بود و در وسط آن چرک مجتمع باشد گاهی بر زبان بی تغییر محسوس نشود و همیشه طبع قبض بود و بر آنکه خارج میشود خشک سفید میباشد گاه از آن و نهنه میشود که صفرا بوسیله جگر بیرون رود و قاروره گاهی صاف مثل آب خالص گاهی سخی بود و بسیار در روز بروز لاغری میشود زیرا که محتسب یا میکند بول عرق می آید و غذا کم بخورد و از آن خون کم پیدا میشود و غذای غنی که حاصل شود و مزاج علیل تبدیل گردد و در غریب و بیابان کسی که محبت بود از آن عداوت میکند لفاظا و محبت و شتمن بر بی شرمی بر زبان جاری میشود چون عداوت را عارض شود از آن کلمات حرکات مخالفه حیاء و شرم سرزد شوند و کلماتی که مخالفه حیاء و عجب بودند از زبان بر آید کسی شرم کند و بول و برا خود را بر بدن خود مالده درین وقت ندانند و در این وقت عاقل قوی شود و با او از سخت کلام میکنند زور و قوت درین وقت در بدن آن یارده میشود و از آن اکثر حرکت و ثوب میکنند بطراف را بگردد چون باین مرتبه رسد از سردی گرمی متساوی نمیشود و اگر چه بدش از آن ضرر رسد لیکن خود نمی داند و اگر برای طبع ضرر برودت او را لباس نهنه که پوشد آنرا پاک کرده می اندازد و کلام مطابق واقع از آن سرزد نشود و گاه همراهی و گاه غضب میکنند انجام این مرض آنست که یا از کمزوری که روز بروز زیاد میشود و هلاک گردد یا مرض ششمان یعنی وی منشا پیدا کند یا هیچ گردد علاج اول این مرض را چنان در مکان محفوظ و از نیک خود و دیگران را ضرر و نقصان نرساند باید محفوظ مسهل نهنه گاه قوی و گاهی ضعیف مثلا هر گاه در سردی و نهران همچنان و ثوب یافته شود مسهل قوی بنده و بهتر است آن روشن حسب اسلاطین است که دو سه قطره از آن بنوشند و چون بلین بطن فقط مقصود بود میگنید یا اسفاس یکندم و شکرهای سائیمس نصف درم تا بهم تخمیه همراه دو سه آون آید بنوشانند بعد هر چهار ساعت این را بنوشانند تا اینکه یکبار ارجا است بلینت شود و اگر سبب بدجاسی و جنون آن نوشتن

این دو امکان نباشد و غن جبه السلاطین بتقلیل وزن مثلاً از نیم قطره تا یک قطره بنوشانند وقت بچکان پیار را در آب گرم نشانیده آب سرد بر سر بزنند و چون در سر گرمی و آثار جوش خون زیاده یافته شوند زو حسب مناسب چسبانند و در آن خیال این امر ضرورت است که اگر ضربان شریکین اصداغ زیاده بود بر صد غلین و اگر سرخی چشمانی یاده بود بر موهلین و اگر بر آمدگی و درم بینی زیاده بود زو مخربین و اگر آواز در گوش زیاده بشنود و بگوید که فلان این بگوید و این میگویی بسبب تشوش پس خلف از غن چسبانند بعد دماغ آرام دهند بخور ایندن مخدرات و منومات و بهترین آن درین وقت برو ما سدی پاشیم و کلورل با ایتر است که از غن کرن تابست کرن بخور انده تا که جواب آید و غذای خوش خور آنند و شیر زیاده نوشانند بطوریکه همیشه شکم خالی نماند چه اودام غذا در شکمش میماند و مانع از اذیت کم میشود و درین باره اجبار کنند و هرگاه حور است باید از این از جهت غن نفاس عارض شده باشد در آن بعد علاج عام حلیله را در آب گرم نشانند و آب گرم بزرگه در رگ در رحم ساند و آنچه از نوشانیدن شیر عارض شده باشد در آن امر بر ترک نوشانیدن شیر فرمایند و آنچه از احتباس حیس یا قرب بلوغ و در و حیس عارض شده باشد تدبیر حیس عمل آرنند چنانکه نوشته خواهد شد ان شاء الله تعالی و چون مریض را ضعف در غن حاصل شود و لائق نشستن در صحبت گردد و در بنیان بر طرف شود آزار و هوای خوش دارند و سوار کنند و پیسیر و کلر که در آن کاره لائق طبع را مال سازند که از آن فایده کثیر حاصل شود گفت که فصل نهم در غن است و در آنم حبه وحدت و فساد طنون بسوی خون میباشد و آنهم از فساد جسم اسود دماغ عارض میشود و علاج آنهم علاج بانجولیاست بعینه فصل یازدهم در حریق و آن خلطی بود که لا علاج است و آنچه بسبب فساد فکر و عقل بطور مرض عارض میشود علامت هان است که در نسیان برای فساد و فکر مذکور شده اعاده مورت تطویل است فصل دوازدهم در عشق و آنهم قسمی از زنج و فساد فکر است علامت هان است که در نسیان مذکور شده و زیاده از آن است که اینجا تبدیل تمام سکونت و تبدل هوانا مید و مشغول باشغال گردانند تا بیمار مشوق را فراموش کند و اگر تجرد و عدم از دو اوج بر آن حرکت زیاده باشد یا غیر مشوقه امر کند که مجامعت کند تا قوت باه از خروج منی کم شود و عشق بر طرف گردد فقط فصل سیزدهم در کابوس و آنرا بزبان انگریزی نیت میخوانند و آن خوابی است که در آن بهار صورت هواناک را می بیند و بسیار زحمان میشود و درین حالت نفس به شواری میگردد بسبب تشنج عضلات اندرونی اصلاغ و پرده شکم و پیش آنست که از بد معنی اصحاب متافوی میشود و از آن تشنج در عضلات که در اصلاغ واقع اند و هم در پرده شکم که عضله کبیره است واقع میشود و بد معنی سبب قریب است ولیکن سباب بعیده آن بسیارند چنانچه از غم و خوف و کثرت مشقت و محنت نفسانی و از زیاده نوشیدن مطبوخ چای و زیاده خوردن و کشیدن تنباکو هم پیدا میشود زیرا که از آنها بد معنی پیدا میشود و بعد استعمال مطبوخ چای و تنباکو خواب منی آید و لیکن هرگاه می آید پس آن کابوس عارض میشود و همچنین از خوردن بعضی غذای مثل باتلا و بویا و تخم بزم و گوگویی و غیره آنچه بد معنی پیدا میکنند اکثر این خواب حادث میشود و اطفال اوقت بروز و در آن یا پیدا شدن گرم در شکم

فصل دوازدهم در غن نفسانی و تشوش

فصل سیزدهم در کابوس

فصل چهاردهم در تشنج و تشوش
فصل پانزدهم در تشنج و تشوش
فصل شانزدهم در تشنج و تشوش

اینان این مرض عارض میشود علامات دیدن خواب هولناک وقت خفتن و از آن خائف شدن و در سینه وقت خواب تنگی محسوس میشود و اول تنفس سریع میشود بعد عیسیر میگردد و پیش قلب زیاده شود و در سر آوازها غیر موجوده در خارج زیاده محسوس شود زیرا که بسبب شدت طغش قلب خون در سر زیاده میسرود و در آن حال از بدن حرکت نمی شود با آنکه بسیار میخواهد که حرکت کرده خود را از این خون و از آن آواز صاف از بدن نمی آید و شکم صیح نمیکند و درین وقت اکثر چشم نیم کشاده و نیم خواب میباشند و ثقبه بعبیه کشاده میشود و چون بیدار میشوند تشنج فوراً داخل گردد و وقت اصلی در بدن عود میکند و خون بر طرف میشود لیکن طغش قلب باقی ماند و تشنج رفع میشود علاج اول اصل سبب را در یافته باز آله آن کوشند و چونکه سبب قریب بر مضمی است لهذا باید که برای دفع کردن آن مسهل دهند من بعد چنانکه اگر بعد طعام نفخ میشود پس سلفه برک ایستد تا یلوث از پانزده تا بست قطره همراه آب ساده آمیخته بنوشانند و اگر بعد طعام همیشه آروغ ترش آمده باشد برای آن سوذا کار بناس یا میگنیشیا کار بناس یا پتاس بائی کار بناس همراه آب حل کرده ده پانزده گرین جدا جدا بنوشانند هر آنچه موافق طبع لغت آنرا زیاده دهند و هر گاه اطفال را بسبب دیدن شکم افتاده باشد درین وقت سالیوانن یا سوذا آمیخته در آب سرد ملک کرده بنوشانند بعد چهار ساعت در یک روز سه بار و روز دیگر این را بار و غنم بنوشند بنوشانند تا همراه مسهل گرم از شکم خارج شود و هر که را عادت کابوس بود آنرا باید که وقت خواب کلورل یا پتاس همراه آب حل کرده بنوشد تا از آن خواب ثقیل آید و اعصاب و دماغ آرام رسد و ضرورت که وقت خواب قریب این بیمار شخصی موجود باشد که خود او وقت شروع مرض بیمار را از خواب بیدار کند که از آن دوره تشنج قوی گردد فقط

فصل چهارم در بیان دلیریم ترمی شش بینی بزبان و بنود سب که بالزده و ریشه اندام بزبان باشند و این بزبان و بد عروسی خاص است که از نوشیدن شراب زیاده از مقدار و همچنین گاهی از زیاده نوشیدن انیون عارض میشود و این مرض در جایکه شراب زیاده نوشیده میشود مثل ولایت انگلستان زیاده عارض میشود در هندوستان هم پیدا میشود و این مرض هم بطور نوبه دوره میکند چنانکه صرع بادوار حادث میشود و اول خواهش شراب نوشی ظاهر شود بعد علامات دیگر پیدا میشود اما علامات اول و دوم و خزان برض عارض میشود چنانکه در اینجا بیا بود پس نجوانی عارض شود و بزنج کار دل مائل نشود و بیکار جا بجا گردیدن غم می آید من بعد آنها ساقها شود و چنان سده فاسد گردد که هیچ چیز در معده از قسم آب و غذا قرار نگیرد و نفی دفع میشود و تشنگی زیاده گردد و خواهش شراب نوری زیاد میشود بسبب کرب و اذیت و در طلب شراب لجاجت و اصرار میکنند و گاهی تشنج متفرق باشد من بعد بد عروسی و اختلاط عقل بزبان عارض شود و خوف زیاده در دل پیدا میشود و میدانند که کسی او را قتل خواهد کرد یا کدام حیوان سمی او را خواهد گزید و آنچه می بیند در آن صورت تشنجی خوف پیدا می کند مثلاً اگر چوب

علاج شقایق و افادات کامرانی
فصل چهارم در بیان دلیریم ترمی شش بینی بزبان و بنود سب که بالزده و ریشه اندام بزبان باشند و این بزبان و بد عروسی خاص است که از نوشیدن شراب زیاده از مقدار و همچنین گاهی از زیاده نوشیدن انیون عارض میشود و این مرض در جایکه شراب زیاده نوشیده میشود مثل ولایت انگلستان زیاده عارض میشود در هندوستان هم پیدا میشود و این مرض هم بطور نوبه دوره میکند چنانکه صرع بادوار حادث میشود و اول خواهش شراب نوشی ظاهر شود بعد علامات دیگر پیدا میشود اما علامات اول و دوم و خزان برض عارض میشود چنانکه در اینجا بیا بود پس نجوانی عارض شود و بزنج کار دل مائل نشود و بیکار جا بجا گردیدن غم می آید من بعد آنها ساقها شود و چنان سده فاسد گردد که هیچ چیز در معده از قسم آب و غذا قرار نگیرد و نفی دفع میشود و تشنگی زیاده گردد و خواهش شراب نوری زیاد میشود بسبب کرب و اذیت و در طلب شراب لجاجت و اصرار میکنند و گاهی تشنج متفرق باشد من بعد بد عروسی و اختلاط عقل بزبان عارض شود و خوف زیاده در دل پیدا میشود و میدانند که کسی او را قتل خواهد کرد یا کدام حیوان سمی او را خواهد گزید و آنچه می بیند در آن صورت تشنجی خوف پیدا می کند مثلاً اگر چوب

انفاده را می بیند هر چه در نظر آن تحریک در نفس معلوم میشود پس آن چو پدید آفتاب تصور میکند و از آن طاعت میفروود و عروس میباشد
 و طهرت مخالفانه می بیند گویا دشمن را می بیند کسی را از این تیره سانه لیکن برای تحفظ عود آلات حربی را مثل شمشیر یا بند و تیغ چوب دستی
 یا خود سوار و کبوتر یا آن را از شر دشمن نجات یابد و از این خوف که کسی او را قتل خواهد کرد گاهی مرکب خود کشی میشود باین طریقه که خود را از آب
 بزیز اندازد یا در چاه افتد یا از کار و شمشیر هر چه پسر شود از آن گوی همواره بجز تا از دست قاتل دشمن خود نجات یابد و بر جلد بدن
 همیشه عرق میباشد و سگرم بود و وسط زبان چو کک بود و توتکس بان کتاره های آن شرح میباشد و نفس سریع و ضعیف است بدن بود و تنگ
 بدن بان عرق میباشد طبع قوی بود و چشم سرخی ظاهر بود و لقبه عنیه وسیع باشد و کجا آبرام می نشیند و اگر می نشیند خود را نیز خاسته میگردد
 و لیکن درین مرض این بدحواسی خلالت مانیا میباشد چه درین مرض اگر کسی تکیه بگوید که نشین کسی دشمن تو نیست می نشیند اگر چه
 آن با بر خاسته میگردد و خلالت صاحب مانیا که او بگریز گفته کسی عمل نمیکند و لیکن اگر کسی خواهد که از دست او گرفته بنشانند ایدته
 غیظ و غضب آن زیاد میشود و عزیزان خود را دشمن می پندارد انجام این مرض آنست که بعد رفع بدحواسی اگر خواب آید پس عقل او
 سلیم میشود و اگر خواب نیاید و همیشه در بیخوابی ماند و جا بجا گردد و طعام نخورد و در میشود و در دشمنان غرور و در وجه انحراف پیدا شود و
 زبان خشک گردد و لقبه عنیه زیاد و وسیع شود پس بیوش شده افتاده میماند و کلام نامر لوط بر زبان جاری شود و از آن
 تشنج عارض میشود و بیوش گردد و هلاک میشود و علاج اول قبل از دیگر تها بیز از مرض ضرورت است که بیمار را راحت و آرام در مکانی محفوظ
 دارد و در آن مکان کلام نمی گوید از آن ضرورت نقصان رسانیدن بخود و دیگران ممکن باشد ندارد و همیشه برای خبر داری کسی نزد او
 سوز و مانند تا از خود کشی آنرا باز دارد و الا هر چه که ممکن باشد مرکب بقتل خود خواهد شد بعد هر قدر که ممکن باشد شور بای لطم شمشیر
 آنرا بخوراند و در بیوشی آن زنده باشد بیکه پرو یا نیت یا سیم پاکور یا کپوریت بست بست گریز باب حاکم که بعد چهار چهار است
 بنوشانند تا که خواب آید و هر گاه گرمی سردی چشم و خلالت همچنان و زور و قوت در آن یا بند که از آن ثابت شود
 که در جسم سوز و مانع نقصان شروع میشود آن وقت بیمار را اگر گرم نشاندند آب سرد بر سرش ریزند و بپیند اگر آن وقت
 قوی زیاده باشد قدری تارثر یا بیکه آنرا نشاندند تا حرکت قلب ضعیف شود و خون از آن بسوی دماغ کم رود و اگر ازین هم فایده
 ظاهر نشود در لوبر صد فین دو سه عدد چسپانند اگر ازین هم فایده نشود سه ل قوی دهند و بهترین سهل درین وقت
 مسکینیا سلفاس است که با قدری تارثر یا بیکه بنوشانند که از آن جوش خون هم کم شود و کمزوری هم پیدا میشود و هر گاه ضعیف
 و کمزوری درین بعضی طلب شود پس بنا بر تقویت شراب هرگز نریزند بلکه عوض آن ایمنیا کار بناس همراه آب حل کرده بنوشانند
 و شور بای لحم خوراندند فقط فصل پانزدهم در صرع و آن لغت بمعنی سقوط است و از ابلیس است که یکی اپنی لبسی که بر آن
 و بای موحده ناسی و سکون بای ثناه تخالی نوعی لام و سکون بای موحده و کسرتین مملد و سکون بای ثناه تخالی گویند
 و بی الحقیقت این مرض هم بسبب فساد جسم سوز و مانع عارض میشود اگر چه مخصوص فساد و انحلال بزرگ است و ثابت نشود و
 در آن یکبار تشنج و تمدد در اعضای بدن ظاهر میشود و در بعضی بیوش میگردد و در بعضی بر زمین می افتد و آنچه تهمید از حالات آن

باز در صرع

که مضموم میباشد کشاده برود و قوت بر آن دست زنده تا تشنج کشاده شود و اگر کار فام موجود بود بقدر نصب در آن زمان گرفت
 بر پارچه پاشیده بندریعه هوا بوی آن در بینی رسانند از این تدبیر تشنج فوراً رفع میشود و مانع را از آن هم میسر است لیکن نهار زین وقت
 پارچه کار فام پاشیده را با بینی متصل سازند الا صورت بیوشی خواهد شد بلکه قدری از بینی دور دارند و چون دوره صرع
 بر طرف شود بعد آن تدبیری بعمل آید که آینه از وقوع دوره امان شود و مرض نویه نکند زیرا که توانم و توانی او در این مرض
 حاکم است این تدبیر مخصوص در اینک مانع از آرام و بهشت خواب آرنده او و به بخور است بهترین همه بر و مایه پاشیده کلون برای
 در یک است که بست بست گریز از آن باب حکم کرده بنوشانند بهتر ازین او وید درین باره و دانی تا حال بجز به نرسیده
 لیکن اگر این او وید موجود نباشد باید که تنگ سلفاس رنگ و یلیرین از هر یک پنج گریز تا بست بست گریز گرفته در آب حل کرده
 بعد چهار چهار ساعت بنوشانند که طبای سابقاتین در این مرض این او وید را با استعمال می آورند و نافع یافته اند لیکن
 هر دو دوی سابق نفع اند اما باید که با هر دو دوی صرع ریشیه سنبل الطیب قندی شریک کرده باشند که نافع است بجهت آنکه
 فعل او وید مخصوصه را قوی میکند اما باید دانست که هرگاه کلورل باشد ریش خوراند قدری سوخته کار بناس هم همراه آن
 بالفور آینه زنده که از این مقدار قلیل آن نافع زیاده میرساند چنانکه دوی تلخ همراه آن نوشانیدن ضرور است همچنین قدری
 سوخته هم همراه آن چون طفال را بسبب بروز دندان صرع عارض شد باشد درین وقت مقدار تلخ را قلیل
 باینکه در آب نبات حل کرده بود و در وقت نماند ساعت بنوشانند باین طور که اگر طفل شش ماهه بود تا یک سال که از عمرش
 بگذرد در یک گریز بدیند بعد یک سال تا ده سال یک گریز از بعد و سال تا سه سال کامل سه گریز مقدار کلورل باشد
 اضافه کنند مادام که آرام بای در مانع حاصل شود و تا از نوشانند چه در دو ساعت قبل و در یا بعد آن مصروع ریشک کانو
 نوشانند بر یانند و سوخته گمانند و تا از نوشانند از او وید نافع این مرض دوائی است موسوم سری اکسلس که آن نمک پیری است
 دو سه گریز از آن همراه اکثر کث جنبشین دو سه گریز بویه باشد حسب بسته روزانه سه بار به پیاز شوراننده هم اولسایست و یک
 دو گریز خورانیدن و بار بعد و زانه همچنین مانیست آف کو پررین گریز دو بار خورانیدن و الا که از شک سه سه قطره همراه است
 نوشانیدن بعد غذا درین مرض مفید است و درین بدن از روغن زیتون براسه تقویت و مانع و شخاع نافع است
فصل شانزدهم در سکت و آنرا پوپ لکسی بافت گریگ گویند بنوع الف ضمیم بائی موصوفه فارسی و سکون او
 و بای موصوفه فارسی ثانی و فتح لام و سکون کاف کسیرین جمله سکون یا می مشتاه تختانی و آن مرضی است که در آن حس
 حرکت یکبار معطل میشود بجز حرکت نبض نفس که آن هر دو بحال خود باقی میمانند و سبب خاص آن در دماغ میباشد در
 عضو دیگر آن آغاز دماغ است خواه ناخواه تا فریز دماغ باشد یا بالائی آن بعد تشنج مانع این مرض نخچید ، شد است که
 گاهی انفجار عرق در میان عظم خشائی دماغ یافته میشود و زمانی در عشا فقط و گاهی در میان دماغ و عشا و وقتی فته طوع
 آثار انفجار عرق محسوس میشود و گاهی و در این عروق دماغ زیادتی خون محسوس میشود و آنکه از آن خون خارج شده باشد

فصل شانزدهم در سکت

و گاهی آب زیر غشائی رقیق و بالایی و ماغ یافته میشود و گاهی در شریان و ماغ را مینورزم که آن زبانی شریان است در
 مرض خود یافته میشود که بسبب آن ماغ منفر میشود و السبب بدانکه بسبب لغزش ماغ که مورث سکت است گاهی رسیدن
 صدمه ضرب یا سقوط بود که از آن عرق منفر شده خون از آن خارج شود و ماغ را غمز میکند و گاهی بسبب بعضی مرضی گردد
 چنانکه مذکور خواهد شد زمانه بسبب بعضی مرض قلبی چنانچه در مرض قلبی شسته خواهد شد نشانه تعالی و وقتی از مرض شریان
 و ماغ هرگاه در آن مینورزم عارض شود یا غشا شریان مذکور سخت و صلب گردد که از آن حرکت شریان بندگردد و مقدار
 بسبب اجتماع خون در آن زیاد شود و از آن ماغ منفر گردد و گاهی از زیاتی خون هرگاه در بدن هتلاسی دوی بود و وقتی
 کمی خون هم این مرض پیدا میشود در وقت زیادتی خون خود خون و ماغ را غمز میکند در صورت قلت و کم آبی و ماغ زیاد
 میشود زیرا که ماغ خالی نمی ماند اگر خون کم میشود آب یاده پیدا میگردد چنانکه در حالت کمزوری کمی خون استیلای ضعف مشاهده
 که آب در تمام بدن یاده پیدا میشود و بسبب آن هم شکم طراوت و هیچ وجه در میان این مرض فرغنه کمتر پیدا میشود و هم از زیاد
 زور کردن که اثر آن بر ماغ رسد چنانکه برای دفع کردن فضول یا بسبب معاخذله تری یا وقت برداشتن شئی ثقیل مشاهده آن
 هم این مرض عارض میشود و گاهی زیاد راه رفتن در تابش آفتاب یا در سردی و وقت کثرت برت و گی هم خوف حدیث
 این مرض است چدر اول خوف زیادتی خون دور ثانی خوف یاتی آب در ماغ است از زیاد رنج و خوشی هیجان و ثورت
 غصه و از زیاد تکی معذ از طعم اگر از آن شکم پر شده زیاد بیرون می آید هم این مرض عارض میشود چنانچه از زیاد تکی معذ
 عسر خریق عارض میشود در وقت حرکت قلب سریع گردد و بسبب سرعت حرکت قلب ن یاده بد ماغ میرود و از تکی
 نفس خون از ماغ کمتر فرود آید و در ماغ زیاد شده و ماغ را غمز میکند از آن این مرض عارض میشود و این مرض مردان
 به نسبت زنان یاده عارض میشود و از بعد پنجاه سال تا شصت سال یاده خوف عرض آن میباشد گاهی این مرض عارض
 خاندانی پیدا میشود و علامت گاهی قبل از عارض سکت مثل صرع علامات مندره آن هم یافته میشوند مثل در سرد دوران
 و تشییان آوازهای گوناگون که اثر بیماری میشود و ثقل ساسه در یک گوش بسبب اجتماع خون در آن جانب و ماغ محسوس
 شود و همچنین گاهی ثقل لسان در کلام و کمزوری در دست یا در پا و زایل شدن حس دست یا پا و ثقل بیب نمل حرکت جفیف
 پیروی از زیر جلد دست یا پا محسوس میشود و گاهی بن ظاهر شود و گاهی در یک دست یا یک پا تدریجاً و متناوباً یافته شود و با
 زایل گردد و این علامات مجتمع در یک شخص یا در یک وقت نمیباشند بلکه بعضی در بعضی در بعضی دیگر هم ضرورت نیست که یا
 شوند چه گاهی بدون ظهور که امی علامت هم دفعه بیماری تدریجاً پیشود و حس حرکت معطل میگردد و زمانی بتدریج
 عارض گردد و لیکن هر که دفعه بیوش پیشود و حس حرکت آنم دفعه معطل میگردد و هر که بتدریج بیوش شود حس و حرکت
 آنکم بتدریج معطل میگردد و گاهی با بیوشی در یک جانب بدن لاج هم عارض گردد و این در نشته میشود یا اینکه هرگاه جلد
 دست بیمار از سر انگشتان بندد و بگیرد از جانب صحیح نور بسیار دست خود را میکشد آنچه در جانب مسترخ میستقیم واقع است آنرا

نیگشده ازان مشاخره نمیشود و دوم آنکه هرگاه دست جانب علیا بر داشته بگذارد قوزا دست علیا مثل دست بیت بر زمین می افتد
 و دست جانب صحیح آهسته آهسته و با قدری تاخیر و سگی بر زمین می آید و ایضا لقبه عنیه وسیع میشود چه از غم و ماخ به شمع آن است
 سنگز شده کشاده میگردد و چون بیار پیوست میشود و بیوشی بدرجه تقوی میرسد آواز غلط پیدا میشود و در نفس بطور ظاهر گردد
 و در آخر تنفس آواز تخیر پیدا میشود بسبب مغفول و ستر می شدن اجزای چه او وقت تنفس متحرک میشود و اطراف آن علیل سرد
 میشود و بول و بیازنی اراده جاری میگردد و گاهی در مشاخره بول جمع میماند لیکن باید دانست که پیداشدن غلطی و ظهور آهستگی
 و خفت و تنفس با صدای تخیر و ضعیف شدن حرکت قلب جاری شدن بول و باز و بر آمدن زهر در دهان درین مرض علامت
 بلاک علیل است انجام مرض آنست که گاهی صبح میشود چنانکه هیچ شکایتی بعد از و ال مرض باقی نیماند و شاید که بعد از مدت العمولین مرض
 عود نکند و گاهی بعد از و ال بیوشی فالج در جانب بدن بیار باقی نیماند و گاهی لقوه میشود و زمانی منجر به نسیان یعنی دی نسیان میگردد
 ولیکن اکثر آنست که بعد از و ال مرض در حصول صحت با مرض نوبه کند تا اینکه دیده شده که ثابت نوبه بیار زنده ماند و بعد از آن نسیان زنده
 از جمله اینست که در ابتلای اول درین مرض بلاک میشود و نجات نمیباید و گاهی از زیاد خوردن فیون و از زیاد نوشیدن شراب از جمله
 هم حالتی مشاخره سکه عارض میشود و درین زمان احتیاج بسوی تفرقه در سکه حقیقی غیر حقیقی ضروری افتد و لذا باید که هرگاه بیار عالم بیوشی
 پیش طبیب حاضر شود باید که طبیب اول بوی آن علیل ابرویا گریوی شراب یا فیون از و انش آید بداند که سکه حقیقی نیست
 لهذا آنرا امری کتائیدن فرماید چه بعد آمدن فی صاف و واضح خواهد شد که بیوشی از شراب بوده یا از فیون لیکن گاهی از و ان
 فیون خورده بوی فیون می آید مگر لقبه عنیه فیون خورده ضیق میشود پس ازین علامت هم ممکن است که در حقیقی و غیر حقیقی که سبب
 خوردن فیون افتاده باشد فرق توان کرد و باطل چون شهمه در تشخیص سکه حقیقی و غیر حقیقی واقع شود آن زمان فی کتائند که از این
 عمل امدت بخوبی حال هم واضح خواهد شد و از خروج شراب و فیون که سبب حالت مذکوره بوده اند سکه هم بر طرف خواهد شد اما اگر سکه
 بود که سکه حقیقی است درین صورت زنهاری که کتائند که در سکه ازان ضرر عظیم عارض میشود و مورث را باوقی مرض حقیقی است و آنچه
 در کتب قدیمه عربیه بیان در علاج سکه اجازت داده اند از قلت تدبیر است چه در وقت فی کردن خون زیاد و در مانع مخرج میشود
 و هم خوف اندراع عرق میباشد با بجز آن در سکه امراضی است فتک در محلاج هرگاه علامات مندره سکه یافته شوند
 آن زمان باید که بیار را از زیاد حرکت و تعب بدن و نفسانی مثل زیاد ریج و خوشی محفوظ دارند و از سرنگون کردن بسوی
 زمین منع کنند که ازان هم در مدغ خون زیاد محتج می شود و بزرگتر فرود آید و اگر درین حالت خون زیاد بود غذا کم دهند و سهل
 قوی نوشاند تا زوره محفوظ ماند و نوشانیدن سهل قوی برای هر سکه سکه علاج عام دانند و در هر حال از زود پاش
 که کتند درین مرض فلاک امر اسهال است فتک سکه اما هرگاه سکه شروع شود حس و حرکت معطل گردد و بیوشی
 طاری شود در وقت خوردن نماند اگر آثار زیادتی خون بعلا مات پدید آید مثل اینکه سرگرم باشد و در گمائی سرد و در و
 ظاهر بود و در پیشانی صداع ضربان و چشمان و جلد و جبهه سرخی و برآمدگی و در بعضی قسمت یافته شود و بیوشی علیل دم اول فصل گیرند

زود در سکه حقیقی و غیر حقیقی

باز هر دست و پا که باشد و چون ازان نماند حاصل نشود ز لوی محل صد فین یا مو قین یا در مغزین چسبانند و بعد برت بر سر بندند
 یا آب سرد و شراب یا آب سرد و سرکه مزه ج کرده یا از آنجا لعل که آنرا بشوره یا دیگر تریبیر سرد کرده باشند پارچه بآن تر کرده
 بر سر بندند و چون گرم و خشک شود دیگر تر کرده بجایش نهند و مسل قوی نوشتند لیکن چون بیار بیوش است نوشتن این سهل
 و دشوار بود پس در بنوقت روعن حسب السلاطین بر ایا کهن یعنی زید حکرده در اصل تاج بان مانده تا در گوفرو رود یا روعن حسب
 السلاطین را با شربت نبات آمیخته در گلو اندازند که فرو خواهد رفت و هر چیکه ممکن شود سهل نوشتن این عمل را می توان نوشت
 تا خیر خواهد شد و جمله امید فالاح و نجات در بنوقت درین مرض منحصر در سه سال است پس او قتی که سه سال آن شروع شود احتقانا
 تنقیه نمایند هر نسجه که مناسب دانند لیکن با دوی احتقان باید که حاد باشند تا بسبب آن خون بسوی اسماز پاوه جذب شود
 و از دماغ فرو آید و غمز و ملغ فرغ گردد و بهتر آنست که ایلو ز جهل گرین و پلاس کار بناس باز موه گرین با مارا شکر کرده و نوش
 باشد حکرده احتقان فرماید که تا بعد بجه آن خون کثیر بسوی اسما جذب شود و از دماغ فرو آید زیرا که ایلو ز خون را بسوی اسما
 جذب میکند پس در مرض بوا سیر استعمال آن منفری شود و بهین سبب احتقان بواجق این نسخه برای دفع احتباس حین بسیار
 مفیدست زیرا که رحم و معای آخر متقل اند چیزیکه خون را در ساج جذب میکند در رحم هم جذب میکند و بسبب آن حین جاری
 میشود و قتی که در بنوقت مسهل قوی هر روز درین مرض به بیمار نوشتند ه باشد که سوای اسماز دیگر علاج مفید نیست
 تا اینکه صحت شود یا آثار کمزوری ظاهر شوند و بیمار ضعیف گردد و آن زمان دست از تدبیر سه سال برکشند و بهینکه اگر در شتاب اول
 مجتمع بود باو خال قاتا طیر بر آزند و شور بای لحم برای تقویت علیل نوشتند و اگر نوشتند لیکن نباشد بربینه احتقان شور بای لحم
 در معای علیل رسانند تنبیه و گاهی درین مرض بیمار بعد عرض ضعف و کمزوری برای علاج پیش طبیب حاضر کرده میشود
 و چون طبیب می بیند سرگرم و اطراف سرد و نفس ضعیف میاید پس باید که درین وقت از گرفتن نفس احتراز نماید و ایونیا کهن
 یا شراب پورت وین که قسمی از شراب است به بیمار نوشتند و اگر ممکن نشود احتقانا در اسعاش رسانند و آب گرم در بوتل بچکرده بند
 نموده ازان بر قدین نگیند سازند و هم خردل را با آب و قدری سرکه سائیده به پارچه آلوده بر ساقین و بالای سده بطور پیا پی نوشتند
 و هر گاه بعد این تسیر آثار قوت در مرض یا بعد دوا ی مقوی خوانند ترک کنند و درین حال از تدبیر سه ساله حال مشا و اید
 که بول مجتمع نشود چه اکثر درین حالت تقطیر البول هم میباشد و منند تک بول در شتاب مجتمع میباشد و ازان بیمار در کرب و اذیت
 میباشد لهذا ضرورتست که یکبار باو خال قاتا طیر ضرور حال نشاند را در پانت نمایند تا که اگر بول مجتمع باشد آنرا بیرون آورند تا ازان
 نقصان شایعترسد و بسو کس هم بر آن متورم شده مرض دیگر موزی پیدا نکند و چون اطمینان از عود قوت حاصل شود سهل
 قوی دهند و سه سال آن درده باشد تا که صحت شود یا بهیرو چه جمله تدبیر همین است که سه سال شود و اگر بعد خور و مائل در حال
 مرض بعلا مات حافزه ثابت شود که بسبب سکنه از و با آب در دماغ بود و ازان دماغ منفر شده درین وقت هم اول سهل
 قوی دهند تا آب کثیر در سه سال خارج شود من بعد تمام موی سوراخ نشود و دروی سوله آبلکه از درازای ساخته میشود و بر پا آورده

احتقان مزاجی در بنوقت درین مرض منحصر در سه سال است پس او قتی که سه سال آن شروع شود احتقانا تنقیه نمایند هر نسجه که مناسب دانند لیکن با دوی احتقان باید که حاد باشند تا بسبب آن خون بسوی اسماز پاوه جذب شود

این عصب عضوی که رفته حرکت آن عضو فاسد میشود و چون عصب حس آن عضو از مبدأ دیگر که صحیح است آمده ازین جهت
حس عضو مسترخی صحیح میباشد اما آنچه عصب حس عضو صحیح از زیر مبدأ عصب فاسد رسته عضو قابل آن که صحیح حرکت است رفته
در آن حس فاسد میشود بسبب فساد مبدأ عصب حس عضو مذکور و این امر اکثر حوادث میشود و باعث تخریب است که اطباء ای
نادانقت از تشريح در بیان سبب آن مبهوت میشوند گفت که گاهی حرکت عضوی باطل میشود و استرخا در آن
ظاهر گردد لیکن در حس کدام فساد راه نیابد چنانکه در لقمه هرگاه بسبب فساد زوج سابع تنها عارض شود و زوج چهارم
که آرنج حس در وجه است از آفت محفوظ باشد پس درین وقت حرکت رخصا باطل میشود لیکن حس آن باقی میباشد زیرا که
آرنج حس در آن ریشیه زوج خامس است که محفوظ از آفت است و گاهی فالج و استرخا کامل بود یعنی حس حرکت هر دو باطل
میشوند و گاهی ناقص بود یعنی قدری حس و حرکت هر دو باقی میباشد و گاهی فالج در نصف بدن از ستر تا پا واقع میشود و گاهی
سوی سر و گردن تمام بدن بود و گاهی از گردن تا قدامین بود و بالای کمر جمله اعضا صحیح بود و گاهی فقط هر دو دست از زیرین
میشوند و تمام بدن صحیح میباشد چنانکه این مرض اکثر کبالت است اسر بایکد از دروازان خلوت و غیره میسازند عارض میشود و گاهی
در یک عضو غیر مثل رخصا یا یک است پدید آید گشت استرخا عارض میشود اما آنچه ازین اقسام در نصف جمله بدن عارض میشود از
زبان انگلیش می پنی جیا کبلسای هوز و کسریم و سکون یای تخالی و کسر یای فارسی و کلام و سکون یای تخالی و کسریم
و فتح یای تخالی و سکون الف می نامند یعنی فالج نصف بدن و اگر چه فالج و استرخا بسبب حقیقت واحد اند لیکن این قسم را
مخصوص با هم فالج ساختن مناسب اهل لغت است زیرا که عرب نصف را فالج میگویند و کفر و الفی ای شققته نصفین
با هم بسبب آن است که سبب سکت نوشته شده زیرا که این قسم هم از انماز و مانع عارض میشود مثل آنکه فون کثیر از انماز
عرق خارج شده و مانع را غمگند یا آب در بطون آن زیاد شود یا در دماغ ورم پیدا شود یا دماغ نرم شده منفر گردد و گاهی اصل
مرض در اعضای دیگر بود و ادیت آن بدماغ رسیده مورث فالج میشود چنانکه در امراض رحم و در شانیه و وقت تولد کرم
در شکم فالج پیدا میشود و درین مرض خسانه یک جانب نصف زبان و تمامی عضلات نصف بدن از دست و پایی جانب
علیل مسترخی میشوند لیکن چشم و ابروی این جانب صحیح بوز و باختیار بار حرکت گفت و بند می شود زیرا که عصب محرک آن از وقت
سالم آمده که از آفت محفوظ است و در آن فساد راه نمانده و گاهی درین قسم فالج حس هم باطل میشود ولیکن اکثر است که قوت
حرکت باطل میشود و حس قدری باقی میباشد علامات یکبار یا آهسته آهسته قوت حرکت نصف بدن زائل میشود و گاهی مثل
گذیدن مورچه قبل حدوث مرض حالتی را گشتان است و پاموس شود یا نقطه احساس سوزش قلیل در این مقامات یار میکند
من بعد یار و در یاد که گوید این کیفیت مثل عیب نخل از گشتان بال سید و در سبب است که چون انقل میشن در جسم اسود پیدا
نماید نیز آید که ادیت نه... این کتب پس بار بار برای دفع آن کوشش و حرکت میکند و از آن با سبب ادیت میسر میسر
این درین مقام که... در این مقام که... در این مقام که... در این مقام که...

باز مانند محسوس میشود بعد از آنکه دست و پائی علییها از دست خود برداشته و اگر اندر خود از زمین می افتد و بیچاره را اختیار
 و قدرت نباشد که دست و پائی خود را از افتادن باز دارد و در شروع این مرض هرگاه حدیث آن از انقلع شدن جسم اسودد باقی باشد
 تمدد و سستی در اعصابی بیاید پیدا میشود زیرا که اعصاب حرکت متناوبی میشوند و چنانکه از تازوی اعصاب حس کیفیت گزیندن مورچه و حرکت
 آن بر سر انامل محسوس میشود از تازوی اعصاب حرکت کیفیت تمدد در عضلات حادث میشود و لیکن بر دستن اعصاب با
 ممکن نباشد و بسبب ضعیف شدن جسم اسودد که سبب قوت حس و حرکت است و بعد چند روز هرگاه جسم اسودد بسبب درممت
 و بیکار میشود اعصاب سستی میشود و کمی درد در بدن عارض میشود و شلخ جانب علیل سستی میگردد و بسبب آن اعصاب
 از دهن بیرون میماند و لیکن باید دانست که جانب سستی وجه بیاری پیدا شد و جانب شلخ صحیح بود و چون بیار را میکنند
 که دهن را جمع کرده و او را بر دروغ کند چنانکه برای بی حرکت کردن چرخ میکنند درین وقت اطفائی چرخ ممکن نباشد بلکه
 هوا از راه شلخ خارج شود و رخسار علیل منتفخ میگردد و بسبب ضعف بر دفع کردن هوا قدرت ندارد و هوای کدر
 می آید خارج نمیشود و از آن استفلخ پیدا میشود و چون طعام نخورد طعام در میان دندان در رخسار علیل جمع میگردد
 چه بسبب ضعف استرخای خود وقت از در طعام از خود دفع نکند و در آن باقی میماند و چون خواهد که زبان را از
 دهان برآورد و زبان را بسوی جانب صحیح بگرداند بی اختیار زبان بسوی جانب علیل مائل میشود زیرا که در زبان دو
 عضله از پیش و بسیار آمده اند و عضله جانب این تحریک بسوی جانب ایسر میکند و عضله جانب ایسر تحریک بسوی
 ایسر میکند و چون در جانب ایسر استرخاشد از تحریک عضله جانب ایسر بسوی ایسر میرود زیرا که محرک آن بسوی
 ایسر باقی نمانده و همین فرق است در زبان و رخسار که رخسار بعد استرخای جانب صحیح مائل شود و زبان بعد استرخای
 بسوی علیل مایل میکند و ایضا در گفتار علیل تغییر واقع میشود و بسبب ضعف عضلات حلق و زبان دو این چنان کلام تقیل
 او کند که دیگران بدستواری می فهمند و درین قسم بیار را تمیض عین ممکن میباشد زیرا که روح سابع از عصب که محرک بعضی است
 بر تمیض از آفت محفوظ میباشد لیکن چون در روح ثالث که کارش برداشتن و کشادن چشم است هم نقصان راه باید در چشم
 هم استرخای ظاهر گردد و قدری چشم کشاده و کج محسوس شود بسبب استرخای حفن اعلی و چون در روح خامس هم نقصان
 راه یا بد حس و هم در جانب علیل ناقص یا معدوم گردد لیکن اکثر آنست که این روح محفوظ میماند و حس و
 بحال صحت درین مرض میماند و در هر عضله که استرخای عارض میشود لا غریب که در زیر آنکه بسبب استرخای کار خود معطل
 میشود و بسبب بیکار شدن آن غذایش کمتر میرسد چه غذای عضله از کثرت حرکت آن میرسد پس لا غریب بیکار و
 ضعیف میشود و چون بعد لا غریب عضله صحت حاصل شود و مرض فالج زایل گردد و باز بجزایه عصب قوت حس و حرکت
 از دماغ در آن میرسد این عضله از قوت را قبول نمیکند و بعد زوال مرض اصلی هم مرض و نقصان فعل موجود میماند
 اندر رازی گفته است اذا کان عضو المفلوج معذبا بالاضداد صغیرا فلا یجوز له فلان نام این مرض آنست که چون

همین آثار هر چه با بر یکدیگر خرابانند محفوظ دارند بآرام تمام نحو که سر آن از اعضائی دیگر قدری بلند باشد یا بلند باشد بعد از وقت
 حدوث و ظهور مرض بلا امتثال تقیه احتیاطا سازند تا اسباب از فضول برآید پاک شوند و سبب مرض قوی نگردد و اول تقیه از آب
 نمک یا روغن بیدارنجیر و آب گرم فرمائید من بعد غمور کنند که سبب مرض اگر انفل میسر بود یا از یازده خون در مصلح مجتمع بود و آن دانسته شود
 از جمعی و آثار حرارت دماغ دیگری سردت بنض مسترخی چشمان و وجه پس برین وقت قصد گیرند یا زانو چسبانند بر صد غلین من بعد
 سهول قوی نوشتند و احتقان با ایلیوز و پلاس کار بناس همراه با الشعیر نمایند تا خون بسوی او مجاذب شود و از مصلح فرو
 آید و اگر از اجتماع آب در مصلح بود یا سبب کمزوری ظاهر باشد و سر گرم نبود و اطراف سرد و بنض ضعیف باشد برین وقت زمان
 قصد گیرند بلا امتثال تقیه نمایند بر روغن بیدارنجیر و روغن تمسین و اگر کمزوری زیاد بود تیزاب ایونیابوس یا تند ایونیابوس کار بناس
 آب حل کرده بنوشانند تا اینکه بنض قوی گردد چون قوت در بنض آید بنوشانند ایونیابوس قوت کت و سهول دهند بر چه مناسب
 و آنرا بعد هر روز بیارند به بنشیند هر شکلی که یا بنده با آبش مشغول شوند و اندام و اطراف علیل را با آبش فرمائید و غذای خوش
 خورند و چون دانسته شود که سبب فالج انفل میسر یا رخ بوده و آن رخ شد و از بر دانسته میشود بر زوال حمی و سحر بنض و
 رفع شان گری سرد بدن و صحت عقل و حواس گردد و آن را که با بنشیند و چهارم صفت یکمین بهر اولی که است و اولی است
 فاعل حکره بنوشانند یا بطور حکره بنوشانند و باید دانست که اکثر کتب یا اکثر اقسام فالج و استر فاعل است الا جائیکه فالج از
 ملائمت و اخلاص شده باشد علامتش آنست که در آن عضلات جانب و شمی دست علیل مسترخی و عضلات جانبانی
 بیمار متشنج بودند از آن دست جانب مفلوج کج و مائل بسوی سینه و شکم میباشند پس درین قلم شرح کنیم مضرست زیرا که این
 فالج مرکب بود از استرخا و تشنج و در سکنیا سرگرد تشنج است ولیکن بیشتر این علامت در فالج که با تشنج یافته میشود و هم هرگاه
 در امراض عصبیه که فالج هم باشد و در عضلات و غیره باشد درین وقت هم استعمال کچله و مرکبات آن تشابه چه درین وقت
 در اعضا باشد مگر از ملائم شدن مصلح و حجب آن درین وقت مضر میشود فتدکس و بعد آن بزیر رنجیر برلی تقویت
 بدن نماید و طریقه آن نمک است یکی آنکه یک سر آن بر سرد سرد دیگر بالای نواگشت پانهاوه حرکت دهند با یک راس
 آن بر سره ای پشت یا گردن جائیکه سبب مرض است سرد سرد دیگر را بر نواگشت با یک سر آنرا بر سرد سرد دیگر را بر نواگشت
 با یک سر بر دست و سرد دیگر را بر نواگشت پانهاوه حرکت دهند نیک این علاج را باید که بعد یک دو ماه هرگاه مرض
 مزمن شود عمل گرم و الی موصی قائده نقصان کثیر از آن حاصل میشود و همچنین از نواگشت بلا شکر که از نمیش گس بود
 بر سرد پس راس و برگردن یا بهر هائی تشنج و غیره هر جا که فساد بود نهادن مفید است و بعد حصول صحت علاج کرده
 نمایند یا در علاج نسک بنوشند بهر جمله تقیه بود و آنچه در کتب عربیه نوشته اند که درین امراض روغن بر بنوشانند
 ماس که با کت و سهول نه دهند و بهر جمله تقیه نمایند فلذاست بلکه از وقت حدوث مرض علاج بتقیه نمایند و سبب
 قوی شدن نه دهند قسم دوم اگر در تمام بدن با تشنجی رقبه و وجه عارض شود تمام از اینکه از هر دو دست تا قدری بالا

این کتاب در امراض راس
 فصل نهم در امراض
 باب اول در امراض راس

که تا قدری شش درین قسم حس و حرکت برود و بر ناقص یا باطل میشوند و سبب آن در نخاع میباشد و این غلاف مشهور
 با نیکه کردن روده و عقل و حواس و دماغی صحیح میباشد و پیش همین است که در دماغ آن نمی رسیده و نسبت مرض یا رسیدن ضرر
 و نقصان بسبب ضربه بر ممره های گردن و پشت میباشد که اذعان فقار از هم جدا شوند و سبب آن نخاع شکسته یا منقطع
 شود لیکن اگر از فقره اولی عتق تا فقره سوم شکسته شود فوراً بیماری می رود و اگر از چهارم تا آخر ضرر رسد بخوبی که در این مرض
 عارض میشود و ازین بیان ثابت شده که سبب این مرض از فقره چهارم گردن شروع میشود و گاهی بسبب مرض عظام فقار
 هم این مرض عارض گردد مثل اینکه استخوان فقره علامت شده بسوی قدام یا خلف یا مین یا بسیار باطل شود و ازان نخاع
 منقطع گردد و این سبب اکثر اطفال تا سن شانزده سال و دختران را تا رسیدن بمر چهارده سال پیدا میشود و گاهی بسبب
 درم نخاع و گاهی از این شدن آن این استرخا پیدا میشود و گاهی عروق صغیر که در غشا اند مستدرع شوند و ازان
 خون کثیر خارج شده نخاع را غمزه میکند چنانکه در سکت دماغی میشود و فی الحقیقت اینم خود سبب سکت نخاعی است که ازان فالج
 حادث میشود و گاهی بسبب دردمشانه که وقت پیدایش آن رمل و حصاة یا از درم که بسبب آتشک و سوزاک در آن حادث میشود
 این استرخا پیدا میشود و هم از کثرت مباشرت با زنان و از رسیدن سردی مثل آنکه کسی در آب سرد تا که فرود رود و در آن
 کت کند و از درم هر دو غشای غلیظه و رقیق که بالای نخاع محیط اند هم از خوردن بعضی اغذیه مثل دال که قسم کرسته که در آن
 آن خورد میباشد و از خوردن حیوان سیاه که در گندم پیدا میشود و دوران سوراخ میکند هم این مرض حادث میشود و از
 زیاده خوردن ارگت که قسمی از جو است هم این استرخا حادث میشود علامت آنچنین قسم استرخا سبب مرض عارض
 میشود دوران از تراگشت هر دو پا حالتی مثل گردیدن مورچه محسوس میشود و قوت کم میگردد و ممکن نبود که بیار قدیمهای خود را
 اختیار و قدرت از زمین بردارد بلکه پاها کشیده راه می رود و با بچه پاها اختیار مرض نمیشود و تطلیح و حرکت از قدیم غایب شده
 تا که میرسد بتایج و گاهی تا شکم هم می رسد و بیار تا جائیکه استرخا رسیده منتهی شده و حس معطل شده چنان معلوم میشود که گویا
 کسی آبخار از زمین محکم بسته است و ازان گاهی سلس البول و گاهی احتباس بول و همچنین جریان نسک یا تقصیر طبیعت
 عارض میگردد و با بچه بول و براز از اختیار بعضی مرفع نمیشوند و قاروره که در یا سفیدی و بد بوی بسیار بود و قرین سرین بر
 عنصل استخوان و رگ یا غمزه هم پیدا میشود زیرا که بسبب عدم حس و حرکت چون غذا که میرسد جلد ضعیف میگردد و از مالیدن
 در آن نرم پیدا میشود چون نرم پیدا شود و از علل در آن نفع ظاهر نگردد و زود زیاد میشود و گویا بسبب عدم حس ششکستی
 از درم و آن نمیکند لیکن بسبب خارج شدن ریم و فاسد شدن خون روز بروز ضعف زیاده میشود تا اینکه می میرد و
 آنچه بسبب رسیدن ضرر بود فوراً بعد ضرب و سقوط عارض میشود و انجام این قسم آنست که آنچه بسبب ضرب و شکستن
 استخوان و جدا شدن آن از عنصل فقار بود لا علاج است و آنچه از مرض فقار یا نخاع بود در آن از علاج قدری
 نفع ظاهر میشود لیکن صحت کلی حاصل نمیشود و آنچه پسران و دختران تا بالغ یا از کثرت مباشرت زنان یا از درمشان

سبب فالج گردن که در دوران فقره چهارم
 از فقره چهارم حتی ششوم میشود

بیشتر در آنکه در دوران سکت نخاعی
 در آن حال شکسته و در آن قسم استرخا

که سبب آنکه وقت مجری بول متورم شده باشد با از پیداشدن ریگ و حصاة افتاده باشد صحت پذیر است علاج
 آنچه از سپیدن خضه و شکستن استخوان است علاج است و آنچه از مرض استخوان پدید آمده باشد در آن تدریجی سازند
 که استخوان کمی شده راست شود هر چه ممکن باشد و بهترین حمل برای آن نیست که آنچه در ولایت انگلستان نموده استین کانی
 برای راست کردن فقرات بسیارند آنرا به بیمار بپوشانند تا به زیره آن آهسته آهسته استخوان راست شود و برای دفع کردن می
 استخوان شیره فاسق آن لاکیم از نصف درام تا یک درام هر روز به بیمار بپوشانند و آنچه از ورم مغلج بود در آن اول محل ورم
 از برآمدگی یا ورم موضع معلوم و معین کنند من بعد بر آن زلوت پاشند یا پلاستر زینش گس نهند و قدری کیلومل خورند تا
 انفل زینش بجای رادف کند من بعد لیوژا نید پشاس بپوشانند تا سیماپ را از بدن بیرون کنند من بعد چون ثابت شود که ورم
 بر طرف شده و آن از زوال بوج و ورم و حرارت موضع ثابت میشود پس اسپرکینیا بستم حصه گرین بخورند بخوبی
 در قسم اول مذکور شد و اگر ازین هم نفع حاصل نشود ارگت بطور کمی یا حتی بخورند و بر اعضای ستر خیم برای مالش امر
 فرمائید و بهتر آنست که بعد مالش این دو بر عضو سترخی طلا کنند چنان مالند که در اعضا جذب شود صفت اسپرکینیا که یک اونس
 یک کپکیتاروس دو درام ایونیا کاربناس یک اونس درسته اونس روغن کنجد حل کرده بر اعضای ستر خیم مالند نوع دیگر
 روغن تارپین سه درام ایونیا کاربناس یک اونس درسته اونس روغن کنجد حل کرده بر عضو سترخی مالند این ترکیب
 برای کسیکه محتب از شراب است بکار می آید و روغن خردل و روغن سرشت نیم گرم کرده مالیدن مفیدست و نوشانیان
 یک کپکیتاروس ازوه قطره تا بست قطره یا خردل سفوف زرد از یک گرین تا سه گرین برای اصلاح نشانند
 جاری شدن بول مفیدست و آنچه از خوردن اغذیه مولد فالج عارض شده باشد در آن ترک اغذیه مذکوره و
 علاج عام استر خاکه آن مالش عضو است کافی بود و آنچه از کثرت مباحثت بانسوان بود در آن ترک صحبت بان
 نمایند و در جمیع اقسام فالج و استر خاورد آخر از نجیر ربئی تقویت اعضای ستر خیم نماید در اطراف نشانند و در آن
 که در آن بول مجتمع نشود و از آن نشان متفرنگ گردد و هر گاه قدری برآمدگی در نشان محسوس شود یا نه محسوس شود و در هر دو
 چهار ساعت یکبار ضرورتاً تا طپانند اخته نشان را از بول صاف کرده باشند و در چهار روزین عقلت نکنند قسم سوم
 اگر در هر دو دست فقط استر خاورد شود و تمام بدن محفوظ باشد و درین قسم استر خاورد در عضلات زدن استر خا
 می افتد و آنرا بزبان انگلس لری پالزی یعنی فالج اسرلی میگویند زیرا که این فالج تنها بسبب اسرب یکسانیکه همیشه کار اسرب
 میسازند مثل کسانیکه حروف سببه را برای طبع و طبع یک جا و درست میکند عارض میشود و سببش اینست که اسرب
 اسرب که وقت گذاختن در هوا بشوید همیشه بد زنیچه به او در بدن داخل شده با خون مختلط میشود و هم
 از خارج بد زنیچه ملاقات اسرب از بد بدن بد زنیچه مسام اندرون بدن رفته با خون آمیخته در اعصاب حس حرکت
 و عضلات زدن مخصوصاً عضلات جانب و حشی زدن فرو رفته در جرم اعصاب چنان تخریب پیدا میکنند که از آن

چنانکه قوت حرکت و حس در آن لغو و سیکر و نافذ نمیشود و اگر قدری لغو و اهم کند عضلات بسبب فساد
 حال عصاب از اثر قوت متاثر نمی شوند گاهی اجزای اسرلی بزرگه ظروف طعام و آب در بدن داخل میشوند اما
 باید که همیشه از خوردن و آشامیدن در ظروف اسرلی احتیاط کرده شود علامات اول آنکه هر دو دست بغسل
 زمین که با شست دست مستسفی شده می آویزند و یکبار میشود دوم آنکه عضلات زمین جانب انسی و وحشی
 هر دو خشک و لاغر میشوند سوم آنکه بر سر لثه گردن در آن خط سیاه پیدا میشود و سبب آنست که اجزای
 اسرلی عروق لثه که بر سر لثه هستند از حرکت بند میکنند و ازین جهت خون در آنها جاری نمیشود بلکه قدر
 بر سر آنها سیاه شده باقی میماند چهارم آنکه طبع بسیار قبض بود و تخم آنکه گاه گاه تولید از آن عارض میشود انجام
 مرض آنست که اگر علاج کرده شود صحت میشود و گاهی منجر بصرع میگردد و بعد آن هلاک میشود علاج اول
 اجزای اسرلی را از بدن بیرون کنند و برای اخراج آن پشاس ایذا ایذا از بیخ گرین تاده و با بست گرین
 بعد چهار ساعت آب حل کرده بخوراند یا فیری ایذا ایذا از بیخ گرین تاده گرین بنوشانند و در آب گرم
 علیل را هر روز بنوشانند تا اجزای اسرلی خارج شود و اگر این آب گوگرد بود بهتر است و اگر آب گوگرد میسر
 نشود سه توله گوگرد سائیده با پشاس سلفا ایذا که از دو اونس تا چهار اونس باشد حل کرده در آب گرم
 آمیخته در آن بیمار را بنوشانند این تدبیر اخراج اجزای اسرلی است چون اسرب خارج شود تمیز
 تقویت اعضای مسترخیه نمایند و برای آن بر اندام و عضلات علیل مالش زیاد سازند و بعد مالش را
 در بنجیر برقی تحریک و تقویت کنند باین نحو که یک سر آن در دست راست و یک سر آن در دست چپ
 بسیار داده و تحریک کنند و اسرک کنیا خوراندند بقدر بست و چهارم حصه گرین و این را روزانه خورانیده شود
 بخوبی سابق گفته شده و چون درین مرض طبیعت قبض پیدا شد و بلا ظهور صحت در بدن از دادن مسهل
 در و اسهال زیاد میشود زیرا که درین مرض ریشیه طولانی است مسترخیه در ریشیه مدور عرض متشیخ میاشد
 درین صورت مسهل فعل خود را بدستواری میکند لکن تا ظهور صحت و خفت مسهل ندهند و عوض آن از
 آب گرم یا آب صابون یا از آنچه مناسب دانند از آن بطور حقیقه اسهال را هر روز صاف کرده باشند تا قبض
 شکم رفع شود و چون آثار صحت ظاهر شوند مسهل دهند و در مسهل قدری لایه نازده شرکب کنند تا که تشنج ریشیه عرض
 کم کند و آهسته آهسته شکم را از جانب راس تا جانب چپ مالیدن معین بر رفع قبض میشود و چون بیمار صحت
 تامه حاصل شود لکن بعد آنهم او را امتناب از عمل اسرب مکن نباشد درین صورت او را امر و تعلیم
 کنند که قبل خوردن طعام دست و دمان و ریشیه و پروت خود را خوب از آب بشوید و آبی که در کف
 در آن قدری سلفیورک ایذا انداخته بنوشند و لباسی که وقت کار اسرب می پوشد آنرا بعد فراغ از کار

نمودند و از بدن نور اجبار کند تا از خطر آن محفوظانند قسم چهارم که استرخای عضو خاص صلیب است مثل استرخای
 یک دست یا یک انگشت و آن بسبب منقبض شدن عصب که آرند حس و حرکت باشد می افتد بی آنکه بسببش
 در و باغ یا نخاع بود و آن بچند وجه میشود یکی آنکه کسی دست خود را بر جسم صلب نهاده بخواب رود و از آن عصب
 منقبض شود یا در عصب مذکور سختی یا درم پیدا شود و هم چنانکه از غیر عصب این استرخا پیدا میشود از قطع عصب هم پیدا
 میشود اما آنچه از غیر عصب است اگر تا در غیر عصب رسیده باشد گاهی این استرخا همیشه باقی میماند لیکن در حس فتور واقع
 نمیشود و گاهی این قسم استرخا از بستن رباط که وقت شکستن استخوان بزور و قوت بندش میگذرد حادث میشود گوی
 طبیب خیال آن نکند و آنچه از قطع و زخم عصب حادث میشود پس اگر عصب کبیر قطع شده لا علاج است و اگر عصب کوچک
 قطع یا زخمی شده باشد بعد اتصال میسر است با جمله درین جمله اقسام مالش اندام و تقویت اعصاب بذریعہ تخیر برقی
 نمایند گاهی استرخای عضوی از کمزوری شروع میشود و لیکن بسببش ظاهر نباشد و رفته رفته تمام بدن را عام میگرد و در همه
 بدن حران خشک میشود و لاغر گردد و آخر امر بسره که گفته بخر شده هلاک میکند و بسببش اینست که چون کمزوری
 بر ریه رسد از دفع کردن بلغم عاجز شود و بسبب آن از انسداد تنفس هلاک میشود و در تعیین سبب آن در میان
 اطباء قبیل و قال بسیار است اما اقرب آنست که این استرخا از نسا د جسم اسودد مانی پیدا شد و علاج خاص آن اینست
 شاید از تحریک و تقویت بوساطت تخیر برقی فائده ظاهر شود و ایضا به آنکه قسمی از استرخاست که در آن عضله که دست
 راست که زیر انگشت است ماؤف و متاؤی و مسترخمی میشود و ریشه عصب محرک که در آنست ضعیف و مسترخمی میگردد
 و بسبب آن قوت در انگشت زایل میشود و اکثر این قسم استرخا بکاتبان و محرران که زیادہ تحریر کنند عارض میشود
 لهذا بزبان انگریزی آنرا اسکرو درس پالزی باسرفت و سکون سین مملو کسکراف و ضم رای مملو سکون و اونیف
 نون و سکون رای مملو و سین مملو و فتح پای موده فارسی و سکون الف و لام و کسرای مملو و سکون پای مثلاً تجانی بعضی
 قلم کاتبان نامند و اکثر این مرض از زیادہ شفقت کردن در کتابت عارض میشود علامتش آنست که در زمانگشت دست است
 دردی مثلاً در فترت این درد تا مفصل ندم میرسد و از گرفتن قلم در دست و نوشتن لذت دست و در انگشت زیادہ میشود
 و آخر چنان شدت میکند که اگر بجز قلم گرفته غرض کتابت نماید از اذیت انگشتان کشاده قلم خود بخورد از دست می افتد
 و نوشتن ممکن نشود علاج این مرض آنست که دست را آرام دهند و بحالت سکون دارند و مطلقاً تا عود قوت کتابت
 ترک کنند و هر گاه در شدت کند مسکنات و مسکنات را باهم مقویات از خارج استعمال نمایند و مقویات راس و عصب
 مثل مرکبات فاسفورس آهن و کچله و استرکنیا و ادویه که آرام بدخ میرسانند مثل بروما و استرکونیم و با میڈریت کلورین
 یکجورانی سائیس و غیره حسب بنا سبب قسم کرده بنوشانند و آنچه در علاج قلم نوشته شده اینها بعمل آرند
 و طبع را لین دارند و فدا مقویه خورانند و همچنین برای تقویت خون کبیر بقدر تسلیل نوشانیدن

درم تحریرات

هرگاه تشنج باقی ماند اول سهل ملایم مثل پن یا سی کمی بدهند نوشانند یا بگریخته قان تنقیه معانی نمایند تا از اذیت قبض اکتفی حاصل شود و برین
 مشابه را بپیتد اگر در آن بول مجتمع باشد با دخال قاناطی برین آرنده که اذیت مشابه بر طرف شود و تشنج را آهسته آهسته بپیتد کنند
 و وقت است کردن عضو همانست که دوره آغاز کند مستحکم نشود و بعد است کردن عضو بر عضلات تشنج فریب سازند تا از اذیت فریب
 تشنج بر طرف شود و عضو غبسط گردد پس هر گاه تشنج بر عضلات مالش زیاد سازند بعد جمله تدابیر از زنجیر سحر فی تقویت اعصاب عضلات
 نمایند و بچطفال اوقفت و در زمان تشنج گرم ایشان عارض بشود عارض بلغم سعال و قلیل خون مانع همین است که تشنج برین
 انسان که کشاوند تشنج بیشتر است بعل آرنده و بچطفال نیز از زیاد بیداری و کثرت بکا باطفال عارض میشود در آن مانع و اعصاب را
 پتنویم آرم را سازند بهترین او درین وقت کلورل باید ریخت است که یک و گریس باب حکم کرده بعد دو یا سه ساعه یا چهار ساعه
 ساعت نوشانند تا خواب آید آنچه بسبب اذیت فساد نخاع عارض شد باشد در آن شخص سبب که در باز آن سبب فساد نخاع تشنج
 آرام دهند و بچطفال آرم فصل نوزدهم در تشنج حار و انرا همیشه آونگی گسیبی یعنی مسکته که اگر گرمی قناب پیدا شود هم گاهی
 سن تشنج و گسیبی صدره قناب گویند که بسبب بادنی و جوش خون عارض میشود مثل کسیکه در آفتاب گرم راه رود و انرا تشنج
 جوش آید و انرا دماغ متاثری شود و حالتی قریب هم پیدا شود و بسبب آن از اذیت مانع و اعصاب تشنج عارض گردد و درین
 قبیل است آنچه در پتهای گرم و در دم غشای دماغ حادث میشود و گلبند و تشنج بر روز دندان بطفال عارض میگردد و خصوصاً
 وقت بروز دندان چهار گانه که موسوم بانجابله تدبیر اذیت چشم میروند علامت دفعه درین تشنج مرض می افتد و بیوش
 میشود و در عضلات تشنج ظاهر میگردد و در صرع می افتد و تشنج می افتد که در صرع زید در دهن می آید و درین قسم تشنج تشنج
 علاج اول سبب دریافت نمایند بعد موافق آن علاج نمایند ولیکن علاج عامین قسم تشنج است که هرگاه بیمار بیوش شده
 بر زمین افتد بیمار را نخوی بر سر دارند که سرش از همه بدن بلند باشد تا خون باسانی فرو آید بعد آب سرد بر سر بریزند اگر
 برون موجود بود بر سر نهند بنده اگر بر گلو یا کمر علیس پییزی مثل کرد و مال بسته بود انرا بکشایند تا نفس سهولت شود و اگر
 کلار قان موجود باشد بر بویانند تا اذیت مانع کم شود و حرکت بدن سست گردد ولیکن وقت بویانیدن کلار قان این امر ضرور ملحوظ
 باشد که هرگاه محفت در مرض حاصل شود قدری تشنج باقی مانده باشد بویانیدن آن ترک کنند الا اگر تشنج در تمام تشنج
 خوابند کرد در این صورت ممکن است که در بیمار بیوشی زیاد و قوی خواهد شد زیرا که درین مرض خود بیوشی میباشد کلار قان پاره
 کتد و بیوشی است چون این مرض باطفال عارض شود باید که فوراً طفل را در آب گرم گرمی آن از گرمی خون زیاد نبودن تشنج
 چه اگر زیاد گرم خواهد بود مورث زیادتی جوش خون خواهد شد پس فقید آب گرم باشد که خون را بسوی اعضا جذب کند
 و جوش در خون پیدا کند من بعد آب سرد بر طفل نهند تا خونیکه از جذب کردن آب گرم باقی مانده جوش آن منطفی شود و
 چونکه وقت بروز دندان اذیت از درولشه همیشه متصل بدماغ می رسد لذا برای آرام رسانی دماغ کلورل باید ریخت از یک
 گریس تا دو گریس همراه آب حکم کرده بعد دو روز و چهار ساعه نوشانند تا خواب آید و تشنج تشنجی بر طرف گردد

فصل نوزدهم تشنج حار